

محمد علی جودکی
mohamadjodaki@gmail.com
دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه خوارزمی تهران
امین جبران
دکترای تاریخ

مقاومت شهرهای ماوراءالنهر و خراسان در برابر ایلغار مغول

چکیده

پژوهش حاضر با هدف بررسی ایستادگی مردم شهرهای شرقی ایران در برابر ایلغار مغول در شهرهای خراسان و ماوراءالنهر، انجام گرفته است. سوال محوری این مقاله چگونگی مقاومت مردم شهرهای شرقی ایران در برابر ایلغار مغول و عوامل موثر بر روند این ایستادگی هاست؟ بدین منظور ابتدا با طرحی مختصر از جغرافیای تاریخی هر یک از نواحی به منظور شناخت استعداد طبیعی و انسانی مناطق شرقی به بیان مقاومت مردم این شهرها در جریان ایلغار مغول پرداخته شده است. یافته‌های این بررسی نشان می‌دهد کارگزاران حکومت خوارزمشاهی و توده مردم در صدد دفاع از مرز و بوم خود برآمده اما عواملی نظیر اختلافات داخلی، آشفتگی سیاسی، عدم اتخاذ تاکتیک مناسب دفاعی و تفوق نیروی ماشین جنگی مغول این مقاومت‌ها را بی‌ثمر می‌نمود.

مقاومت شهرهای شرقی متأثر از ویژگی‌های جغرافیایی نظیر کوه، و پاره‌ای عوامل انسانی مانند میزان جمعیت، وجود قلاع و باروی حصین بود. بیشتر مقاومت‌های مردمی خودجوش و غالباً با هدایت و رهبری مقامات روحانی و مشایخ صورت می‌گرفت. ساختار اجتماعی شهرها و ترکیب جمعیتی آن (ترک یا تاجیک بودن) از یک سو و سیاست نظامی مغولان در عدم برخورد با شهرهای کوچک جهت آمادگی حمله به شهرهای بزرگ، از طرف دیگر جریان مقاومت‌ها را با شدت و ضعف همراه می‌نمود.

کلید واژه‌ها: مغول، ایلغار، خراسان، ماوراءالنهر، مقاومت.

مقدمه

همواره از ایلغار مغول به ایران به عنوان یکی از هولناک‌ترین رخداد‌های تاریخ ایران بعد از اسلام سخن به میان آورده می‌شود. رخدادی که از نظر سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی را با دگرگونی زیادی روبرو ساخت. پایان دادن به خلافت عباسی و تغییر سیاسی در کشور ایران، پیامدهایی چند از جمله ورود ایران به روابط و مناسبات بین‌المللی به واسطه‌ی ارتباط ایلخانان با سرزمین مادری و سایر ملل آن دوران؛ رشد تجارت در سایه امنیت به ویژه در دوره‌ی غازان؛ رشد تصوف و زمینه‌سازی برای رشد تشیع و... را برای ایران به همراه داشت. بدین سان بررسی این دوره‌ی تاثیرگذار در تاریخ ایران بسیار حائز اهمیت می‌باشد. تاکنون از سوی بسیاری از مورخین و پژوهشگران از جنبه‌های مختلفی این هجوم مورد بررسی واقع شده اما آنچه به نظر نگارنده این سطور مورد کم توجهی این محققین قرار گرفته مساله مقاومت در مقابل این هجوم می‌باشد. در متون بازمانده از آن دوره و تحقیقات جدید با ترسیم و توصیف خشنی از چهره‌ی وحشی مغولان و تاکید بر قدرت شمشیر آنان جای تصور مقاومتی هر چند شکننده را در ذهن مخاطبان این نوشته‌ها پاک می‌نماید.

از میان پژوهشگرانی که موضوع مقاومت مردم در برابر مغول را مورد توجه قرار داده‌اند: مرتضی راوندی در تاریخ اجتماعی نه به شکلی موجز از برخی مقاومت‌های مردمی سخن به میان آورده است.^۱ گرانوسکی نیز به حمایت مردم از برخی پادگان‌های نظامی محمد خوارزم شاه اشاره‌ای گذرا نموده است.^۲ مقاله‌ی خزائلی که در موازات این پژوهش با هدف بررسی واکنش مردم ماوراءالنهر و خوارزم نگاشته شده، نقش توده‌ی مردم را در مقاومت‌ها کم رنگ خوانده و مقاومت نظامیان را چشم‌گیر دانسته^۳ و به شهرهای خراسان کمتر توجه نموده است. در پژوهش حاضر می‌کوشیم ضمن بهره‌گیری از دستاورد تحقیقات نزدیک به موضوع، به شکلی تخصصی‌تر چگونگی مقاومت مردم شهرهای شرقی ایران را در برابر ایلغار مغول مورد ارزیابی و تحلیل قرار دهیم. سوالاتی که در اینجا مطرح است اینکه چه عواملی ساختاری بر شدت و ضعف مقاومت مردم این شهرها موثر بود؟ آیا سلاطین خوارزمی در صدد مدافعه در مقابل مغول برآمده‌اند؟ چه جریاناتی (اجتماعی- سیاسی) روند

مقاومت را شکننده‌تر می‌کرد؟ آیا این مقاومت‌ها می‌توانست مانع فتوحات مغول و در نهایت جلوگیری از سقوط خوارزمشاهیان گردد؟

فرضیه اصلی بر این اصل استوار است که توده‌ی مردم در پاره‌ای از شهرهای شرقی در صدد مقاومت در برابر مغولان برآمده اما دلایلی چند سبب شکنندگی مقاومت‌ها می‌شده است. فرض دیگر پژوهش اینکه عوامل موثر در ایستادگی مردم این نواحی بیشتر از عوامل سیاسی ناشی می‌شد تا عوامل اجتماعی.

با توجه به ماهیت پژوهش روش کار توصیفی - تحلیلی بوده که تلاش می‌شود ضمن ارائه توصیفی از مقاومت شهرها و با نظر داشت ویژگی طبیعی و اجتماعی هر شهر به واکاوی مقاومت این شهرها در برابر ایلغار مغول بپردازیم. برای روشن‌تر شدن شرایط و بستری که حوادث در آن پیش آمده، ابتدا مختصری از اوضاع ایران مقارن ایلغار مغول با محوریت مناسبات خارجی بین فرمانروایان ایران با دیگر حکام جهان اسلام بیان می‌کنیم.

اوضاع ایران مقارن ایلغار مغول

در این موقعیت حساس زمانی که ایران می‌رفت یکی از هولناک‌ترین دوران تاریخ خود را بگذراند حکومت‌های خوارزمشاهیان و اسماعیلیان بر ایران فرمان می‌راندند.

خوارزمشاهیان توسط انوشترکین غرچه که از طشت داری - این مقام کارش نگهداری از لباس‌ها، شمشیر و کفش سلطان بود - ملک‌شاه سلجوقی به حکومت خوارزم منصوب شده بود تاسیس شد و از دوره‌ی قطب‌الدین لقب خوارزمشاه گرفتند.^۴ اما مقارن ایلغار فرمانروای این سلسله سلطان محمد بود. وی در اقدامات سیاسی خویش دچار اشتباهاتی گردید که در نهایت نتایج ناگواری برای ایران به بار آورد. در عصر تکش، خوارزمشاهیان بر سر تصرف شهرهای خراسان با غوریان^۵ درگیری‌هایی داشتند. لذا محمد خوارزمشاه برای پایان دادن به این اختلافات با گور خان قراختایی فرمانروای بودایی مذهب ترکستان شرقی متحدگشته و در سال 601 هجری غوریان را شکست داد. سپس بنا به درخواست مردم ماوراءالنهر برای رهایی از شر ختائیان کافر کیش به آن ناحیه لشکر کشید و به کمک عثمان خان حاکم سمرقند، قراختائیان را نیز مغلوب کرد.^۶ خوارزمشاه که در این هنگام خود را قدرتمندتر از گذشته تصور می‌کرد در صدد گرفتن طالقان، غور و فیروز کوه از دست غوریان بر آمد.

لذا در سال 605 شهاب‌الدین غوری را شکست داد و فیروز کوه و غور را گرفت و در سال 612 هجری با گرفتن غزنه و با قتل غیاث‌الدین غوری به عمر حکومت غوریان پایان داده و لقب ذوالقرنین گرفت.

خوارزمشاه در این موقع به فکر بر انداختن خلافت عباسی افتاده لذا فتوایی مبنی بر محق نبودن آل عباس گرفته و در سال 614 هجری به طرف بغداد لشکر کشید ولی در همدان دچار برف شده و ناچار به بازگشت گردید.^۷

اگر قول برخی از منابع را در نقش خلیفه در منازعات بین خوارزمشاهیان و همسایگان آنها و در نهایت تحریک مغولان به حمله به ایران را بپذیریم^۸، لشکرکشی خوارزمشاه را نمی‌توان تنها به حساب بوالهوسی او خواند. برخی نویسندگان معاصر علت مقاومت نکردن برخی شهرها را ناشی از تبعیت از خلیفه الناصرالدین الله می‌دانند^۹. در اینکه روابط خوارزمشاهیان با دستگاه خلافت عباسی در این زمان بسیار تیره بوده شکی نیست اما به نظر می‌رسد اقدامات شخص سلطان که خود را با سلاطین سلجوقی مقایسه می‌کرد و سیادت سیاسی بغداد را بر نمی‌تابید و دیگر مشکلات درونی حکومتش به نامشروع بودن او از دید مردم کمک می‌نمود. اگر خوارزمشاهیان پایگاه اجتماعی در میان توده مردم داشتند با یک نامه و پیام خلیفه عباسی نمی‌توانستند حمایت رعایایشان را از دست بدهند. آنچه تا این‌جا گفته شد بیشتر مناسبات خارجی محمد خوارزمشاه بود اما اوضاع درونی حکومت وی نیز حال و روز خوبی نداشت به طوری که دخالت‌های ترکان خاتون مادر وی در امورات سیاسی باعث شده بود که چنگیزخان در صدد دامن زدن به این اختلافات باشد. چنگیز که به واسطه‌ی نامه‌هایی که بدرالدین عمید از امرای سلطان برای وی نوشته بود از اختلافات بین مادر و فرزند و آشفتگی دربار خوارزمشاهی آگاهی یافته بود، را توسط فرستاده‌ای نزد سلطان محمد فرستاد و از طرفی دانشمند حاجب را نیز نزد ترکان خاتون فرستاده و وعده تقسیم قلمرو سلطان محمد خوارزمشاه را به وی داد.^{۱۰} فرستادن چنین پیام‌هایی اگر به مرحله عمل هم نمی‌رسید می‌توانست به لحاظ روانی تأثیرات منفی بر روحیه‌ی سلطان داشته باشد. این اختلافات تا آنجا پیش رفت که سپاهیان ترک طرفدار ترکان خاتون در جریان یکی از لشکرکشی‌ها اقدام به قتل محمد خوارزمشاه نمودند.^{۱۱}

با قدری تأمل در اقدامات خوارزمشاه روشن می‌شود که خوارزمشاه با لشکرکشی‌های بیهوده به نقاط دور و نزدیک چیزی جز تحلیل بردن قوای خود و تشدید مخاصمات بین حکومت‌های مسلمان را به ارمغان نیاورد. مشکلات داخلی نیز مزید بر علت گشته و مغولان با آگاهی از وضعیت حکومت خوارزمشاه- در رویارویی که برخی از عوامل آن را اجتناب ناپذیر می‌کرد- در صدد استفاده از آن بر آمدند.

دیگر حکومت آن روز ایران یعنی اسماعیلیان از انشعاب فاطمیان مصر در دوره‌ی المستنصر (427-478 ق) از شاخه‌ی نزاری آن به قیادت حسن صباح در قلعه الموت نضج گرفته بود^{۱۲}. نوع اعتقادات و جهان‌بینی این فرقه و باورمندی به دوره‌های ستر و ظهور در مورد امامان اسماعیلی موجب بروز اختلافاتی در بین آنها شد. چنانچه علاءالدین محمد امام اسماعیلی به قتل رسید^{۱۳}. جلال‌الدین حسن مشهور به نومسلمان سیاست آشکارگری را برگزید. اما این سیاست به جای هم-گرایی با خلافت بغداد و خوارزمشاهیان به واسطه‌ی آنکه خلیفه «سبیل جلال‌الدین را بر سبیل وی مقدم داشتند»^{۱۴}. موجب بروز اختلاف بین خوارزمشاه و اسماعیلیان گردید^{۱۵}. نوع مبارزه‌ی این فرقه در قتل و ترور حکام و شخصیت‌های سیاسی رقیبان خود و نیز سلب امنیت راه‌ها منجر شد که حیطة‌ی اقتدار و مقاومت اسماعیلیان از سطح قلاع آنها فراتر نرود^{۱۶}.

اختلافات سیاسی فرمانروایانی ایران مقارن ایلغار مغول و نیز کشاکش‌های فکری و عقیدتی، جامعه و مردم آن دوره را دلسرد و هم‌گرایی اجتماعی آنها را تضعیف کرده بود. بدین سان از نظر سیاسی و اجتماعی ایران آن روز انسجام لازم را برای رویارویی با قدرت مغولان را دارا نبود.

ایران در نخستین رویارویی با مغولان

موج نخست لشکرکشی مغولان به نواحی فرارود در تعقیب کوچلوک- از مسیحیان نایمان- صورت گرفت. گورخان قراختایی نیز سعی کرد با مکاتبه با محمد خوارزمشاه از او در مقابل این مهاجم جدید یاری بخواهد. کوچلوک نیز با همین نیت نامه‌ای به سلطان می‌نویسد. خوارزم شاه در این هنگام دست به یک بازی سیاسی زده و در جواب آن دو نوشت «من با تو هستم و تو را در برابر دشمنت یاری می‌کنم»^{۱۷} و از این طریق می‌خواست شریک طرف پیروز گردد. در این نبرد قراختاییان شکست خوردند و خوارزمشاه نیز از فرصت استفاده نموده آنان را به طور کامل از بین برد

تا به قول شبانکاره‌ای با «زنبورخانه بیقاس»^{۱۸} همجوار گردد. مغولان نیز در پی کوچلوک آمده و او را از بین بردند و در تعقیب فتوحات در اطراف سیحون با خوارزمشاه درگیر شده و علی‌رغم شکست مغولان تأثیرات روحی بداین رویارویی خوارزمشاه را در تصمیمات بعدی در مقابل این هجوم عاجز گرداند.^{۱۹} جلال‌الدین حسن اسماعیلی با فرستادن نامه‌ای اولین فردی بود که از این طرف سیحون ایلی (تابع و زیردست) مغولان شد.^{۲۰} هر چند رویارویی مستقیم اسماعیلیان با مغول در مرحله دوم ایلغار در دوره‌ی هلاکو انجام می‌گیرد، در اینجا هدف نشان دادن عدم هماهنگی آنان با خوارزمشاهیان است. تیرگی روابط این دو حکومت پس از سلطان محمد در عهد پسرش سلطان جلال‌الدین نیز به عنوان عاملی ضربه‌زننده به وحدت خوارزمشاهیان در مقابل مغولان ظاهر گردید. اسماعیلیان غیاث‌الدین برادر جلال‌الدین که علیه او طغیان کرده بود را پناه دادند، و حتی مغولان را از ضعف جلال‌الدین با خبر می‌کردند.^{۲۱}

سایر حکومت‌های کوچک و محلی نظیر اتابکان فارس، آذربایجان و... نیز در جریان ایلغار مغول با هدایا و پیام آشتی در مقابل آنان به دفاع نپرداختند.^{۲۲} به نظر می‌رسد اگر سلطانی با تدبیر در این زمان در مسند امور بود با سیاست مناسب می‌توانست این نیروهای متفرق را در جهت مدافعه در برابر یک هجوم خارجی متحد گرداند. نویسندگان آن عصر به خوبی نبود این تصمیم‌گیرنده را در حیات سیاسی ایران ثبت نموده‌اند. صاحب‌نقشه‌المصدر می‌نویسد: «سد یاجوج تاتار گشاده گشت و اسکندر نی»^{۲۳} و دیگری می‌نویسد: «نان و آب آنکه برایشان [پادشاهان و امرا] حلال می‌شود که با کفار تیغ‌زنند و دفع شر ایشان کنند»^{۲۴}. نکته‌ی دیگری که از این نوشته‌ها استنباط می‌شود نوامیدی جامعه‌ی آن روز از دفاع در برابر مغول به واسطه‌ی سرخوردگی‌هایی که در طول حکومت خوارزمشاهی متحمل شده بودند، انگیزه‌ی تهاجم مغول هر چه که بوده باشد باز باید به دنبال علل داخلی عدم مقاومت در برابر مغولان باشیم. ابن‌اثیر علت پیشرفت مغولان را نبود «مانعی در برابرشان» می‌داند.^{۲۵} مورخین معاصر مانند گروسه زندگی استپی مغولان و سختی و در نتیجه جنگاوری آنان را عامل موفقیت مغولان دانسته^{۲۶} و ساندروز نیز قرن‌ها بعد همان سخن ابن‌اثیر را تکرار می‌کند.^{۲۷}

با توجه به آنچه گفته شد چنین می‌نماید که ایران مقارن ایلغار مغول به دلیل وضعیت آشفته سیاسی که در نتیجه دخالت‌های ترکان خاتون در اداره‌ی امور حکومت خوارزمشاهی، اختلافات و

خصومت‌های بین اسماعیلیه و خوارزمشاهیان و خوارزمشاه با خلیفه‌ی عباسی نمود پیدا می‌کرد و شرایط نابسامان اجتماعی که ناشی از فاصله‌ی بین هیأت حاکم و مردم بود، زمینه را برای عدم یک خطمشی مناسب برای مقابله با این تهاجم فراهم می‌ساخت اما قدرت نظامی مغولان را نیز نباید از نظر دور داشت به نظر می‌رسد این مسئله سهم بیشتری از این اوضاع آشفته داشته باشد.

حملات مغولان و مقاومت شهرهای ماوراءالنهر

ماوراءالنهر (فرارود) یکی از مناطق دارای پیشینه‌ی کهن تمدنی و موقعیت مناسب بازرگانی و تجارت در حیات اجتماعی - اقتصادی ایران بزرگ بوده است. حافظ ابرو در تعیین موقعیت جغرافیایی فرارود می‌نویسد: «آن طرف آب جیحون را بلاد ماوراءالنهر گویند»^{۲۸}. بنا به نقل لسترنج ماوراءالنهر به سرزمین‌های شمالی رود جیحون اطلاق شده که دارای پنج ایالت که مهم‌ترین آنها سغد، با دو کرسی بخارا و سمرقند بوده است^{۲۹}. مقدسی از تجارت پوست سنجاب و سمور و دیگر کالاها در این جا خبر می‌دهد.^{۳۰} جایگاه اقتصادی این نواحی و وجود رودهای پرآب در فرارود و هم‌جواری با جاده‌ها و مسیرهای بازرگانی خود دلیلی برای توجه چنگیز خان به این نواحی بود.

اترار

اترار^{۳۱} در ساحل خاوری سیحون قرار داشته و در گذشته بنام یاراب و فاریاب موسوم بوده که از نظر موقعیت جغرافیایی و قرار گرفتن بر سر راه‌های بازرگانی بسیار مهم و با اهمیت بوده است^{۳۲}. با از بین رفتن حکومت قراختایی و هم مرز شدن خوارزمشاهیان با مغولان دو قدرت نمایندگانی جهت کسب اطلاع از وضعیت همدیگر و انجام مبادلات بازرگانی و رد و بدل کردند. نماینده‌ای که چنگیز به دربار سلطان فرستاده بود حامل نامه‌ای بود که در آن وی را «مثابت اغره فرزندان»^{۳۳} خویش خوانده بود همین امر باعث رنجش سلطان شد. پس از آنکه کاروان 450 نفره تجاری مغولان با اشاره‌ی خوارزمشاه به دستور ینال خان حاکم اترار به قتل رسیدند، چنگیز سفیرانی جهت مطالبه خون بهای آنان به دربار خوارزمشاه فرستاد اما وی دستور قتل فرستادگان مغولی را نیز صادر و چنگیز که دنبال بهانه‌ایی برای گسترش فتوحات خود بود در سال 616هـ در شهر مرزی اترار با نیروهای خوارزمشاه درگیر شد^{۳۴}.

در آغاز این ایلغار خوارزمشاه درصدد بود تا جلوی پیشروی آنان را بگیرد. لذا در دو نوبت 60 هزار سپاهی به فرماندهی قراجه خاص به کمک غایر خان فرستاد. اما قراجه هنگامی که قدرت مغولان را دید، درصدد ایلی شدن برآمد ولی حاکم اترار دست به مقاومت زد^{۳۵}. وی همراه سپاهیان متحصن شده و به صورت فوج‌های پنجاه تایی بیرون آمده و بسیاری از مغولان را کشتند و بدین ترتیب پنج ماه مقاومت کرده ولی مغولان سرانجام پیروز شدند. بنا به نقل منابع مردم اترار به مدت پنج ماه در برابر مغول مقاومت نموده و غایر خان تا آخرین خشت دیواری که به آن پناه برده بود به دفاع پرداخت. لیکن ناگزیر به تسلیم شدند مغولان عده‌ای را کشته و بقیه را به حشر (قشون غیر منظم و سیاهی لشکر) بردند^{۳۶}. جویی با تیزهوشی علت مقاومت پنج ماه مردم اترار را به نقش غایر خان در قتل بازرگانان نسبت می‌دهد «[می]دانست که ماده این آشوب‌ها اوست»^{۳۷}. از یک سو چنگیز به دنبال قصاص غایر خان بود و از طرفی مردم اترار تجربه نخست شهرهای ایران در مقابل هجوم مغول بوده و شاید سفاکی مغولان را تا این حد نمی‌دانسته لذا بیش از سایر شهرها مقاومت نمودند.

زرنوق

زرنوق^{۳۸} شهری در کنار سیحون قرار داشته که بنا به نوشته ی مورخین مردم آن ابتدا در صدد مقاومت بر آمدند ولی چنگیز شخصی بنام دانشمند حاجب که یکی از مسلمانان ملازم وی بود را نزد اهالی فرستاده و خواهان ایلی شد و مردم هم تسلیم شدند^{۳۹}. به نظر می‌رسد چنگیز با تیزهوشی اندک مقاومت‌ها را هم سرد می‌کرده، به طوری که با فرستادن این مسلمان در صدد جذب قلوب مردم برآمد. از طرفی به دلیل کم اهمیت بودن این منطقه چنگیز در پی تدارک حشر از این ناحیه برای شهرهای بزرگتر بود.

نور

بعد از فتح زرنوق به ناحیه نور رسیدند در اینجا فرمانده مغولی طایر بهادر مردم را به شرطی که به اندازه‌ی مایحتاج خود از تخم، جهت زراعت و گاو قناعت نموده و خانه‌های خود را به لشگریان دهند، امان داد^{۴۰}. چنین می‌نماید این اقدام نیز در راستای همان سیاستی که در بالا اشاره گردید انجام گرفته؛ از طرفی چون مغولان به فکر تامین ذخیره‌های غذایی هستند لذا مردم این شهرهای کوچک را امان می‌دادند.

بخارا

بخارا یکی از شهرهای مهم ماوراءالنهر بود که در شمار شهرهای خراسان بزرگ به شمار می‌آمده است. در منابع جغرافیایی از آبادانی و مرطوب بودن هوای بخارا و بسیاری میوه‌ها و رونق کشاورزی آن صحبت به میان آمده و حدودش را دوازده فرسنگ اندر دوازده فرسنگ ثبت نموده‌اند. مطلوب بودن وضعیت اقتصادی این ناحیه موجب می‌شد خراج آن یک میلیون درهم برسد^{۴۱}. با توجه به همین اهمیت بوده که خوارزمشاه بیست هزار سپاهی در اینجا گمارده که ابتدا دست به مقاومت زده ولی در کنار جیحون شکست خوردند.

خاطره‌ی بدرفتاری خوارزمشاه به هنگام قدرت‌گیری و تصرف این نواحی در عدم مقاومت مردم بخارا نقش داشت. بنا به نقل ابن‌اثیر مردم بخارا لباسی بر سگی پوشانده و می‌گفتند «این خوارزمشاه است»^{۴۲}. در ابتدا برخی از شخصیت‌های مذهبی نظیر عالم مشهور بخارا، رکن‌الدین امامزاده با گفتن «باد بی‌نیازی خداوند است که می‌وزد سامان سخن گفتن نیست»^{۴۳} مردم را به بی‌تفاوتی در دفاع از خوارزمشاه دعوت کرد. اما پس از مشاهده هتک حرمت مغولان به نوامیس مردم به همراه فرزند خویش در برابر آنان ایستادگی نموده و کشته شدند. به گواه منابع قاضی بدرالدین نیز از جمله مقاومت‌کنندگان بخارا بود. اما گریختن سلطان محمد به نواحی غربی و پیوستن هفت هزار سپاه ختایی خوارزمشاه به مغولان، مقاومت‌های خودجوش مردم بخارا را نیز خاموش کرد و منجر به ویرانی شهر شد.^{۴۴}

ملاحظه می‌شود علی‌رغم اینکه خوارزمشاه سعی در حفاظت این کانون مهم اقتصادی و علمی دارد. ولی از آنجا که مردم بخارا هنوز مصیبت لشکرکشی‌های خوارزمشاهیان را به یاد داشتند تمایلی به دفاع نشان نمی‌دادند. علمای دینی نیز با اینکه دل خوشی از طبقه‌ی حاکمه نداشتند خود پیشگام مردم شده‌اند.

سقناق^{۴۵}

این ناحیه که به صورت سقناق و سغناق ضبط گردیده، آبادی در کنار سیحون و در بیست و چهار فرسخی اترار قرار داشته است^{۴۶}. در اینجا مقاومت مردم در کشتن سفیر جوجی فرزند چنگیز خان

نمود پیدا کرد. به طوری که حاجی حسن - از بازرگانان ملازم چنگیز - به رسالت از طرف جوجی آمده ولی مردم قبل از انجام رسالتش وی را کشتند. مغولان شهر را تسخیر کرده و امارتش را به پسر حاجی حسن سپردند^{۴۷}. مغولان با استفاده از معتمدین مردم در جهت ایلی کردن آنان فکر اندک مقاومتی را نیز از آنان می‌گرفتند.

اوزکند

لسترنج اوزکند را از شهرهای غربی فرغانه که در ساحل شمالی سیحون بوده، معرفی می‌کند^{۴۸}. در این محل مغولان با کمترین مقاومت و مزاحمت از جانب مردم روبرو شدند آنان نیز در اینجا قتل و کشتاری نمودند^{۴۹}. اینگونه شهرهای کوچک آن توان و آمادگی لازم را در خود نمی‌دیدند از طرفی سرنوشت شهرهای که مقاومت کرده بودند مانعی بازدارنده برای آنان بود. مغولان نیز در این هنگام به دنبال تعقیب خوارزمشاه در نواحی غربی بودند لذا معترض این نواحی نمی‌شدند.

اشناس

این منطقه که به صورت اشناس، اسناس و اسباش در منابع ضبط گردیده است در کنار اوزکند واقع شده بود. گروهی از مردم این ناحیه در مقابل مغولان ایستادگی نموده که مورخین ایرانی آنها را رنود و اوباش خوانده‌اند^{۵۰}.

جند

جند^{۵۱} در شمال سغناق قرار داشت^{۵۲}. در اینجا چون اخبار اشناس به آنان رسید از در مقاومت در آمدند و قصد کشتن نماینده‌ی جوجی را داشتند اما وی نزدخان مغول بازگشته با تقویت سپاهیان خود به جند حمله نمود. مردم در قلعه‌ی شهر متحصن گشته ولی در مقابل سرسختی مغولان تاب مقاومت نداشتند و از دم تیغ گذشتند^{۵۳}. ملاحظه می‌گردد که اهالی شهرها با شنیدن خبر مقاومت دیگر نواحی به شور آمده و از خود ایستادگی نشان می‌دادند. اگر این عملکرد در همه‌ی شهرها یکسان می‌بود می‌توانست به مقاومتی همگانی تبدیل شود.

فناکت و خجند

فناکت یا بناکت در کنار سیحون واقع گشته و خجند نیز در چپ آن، که نخستین شهر فرغانه بر سر راه سمرقند بوده است^{۵۴}. در فناکت سپاهیان ترک به رهبری ایلتکو ملک در قلعه شهر پناه گرفته و سه روز مقاومت کرد ولی سرانجام تسلیم شدند. مغولان رفتاری دوگانه داشته به طوری که ترکان را که اکثراً سپاهیان بودند می‌کشتند و تازیگان (تاجیک) را به حشر می‌بردند^{۵۵}. اما در خجند ما یا یکی از قهرمانان مقاومت در برابر مغولان یعنی تیمور ملک مواجه هستیم. وی که حاکم خجند بود حصاری را درست نموده و هزار مرد را به محافظت آن گماشته که مغولان تا مدتی از تسخیر آن عاجز شدند. تیمور ملک و همراهانش در دل شب به مغولان شبیخون می‌زدند و عده‌ای را می‌کشتند. او موفق شد با نمدپوش و گل اندود کردن دوازده کشتی آنها را از آتش دشمن در امان نگه داشته و خود را به خوارزم برساند. اما سرانجام کشته شد^{۵۶}. در اینجا اهمیت نقش یک رهبر در مقاومت مردم به خوبی روشن می‌شود. اما کشاکش‌های قومی بین ترک و تاجیک که مغولان نیز با رفتار دوگانه به آن دامن می‌زدند، بر روند ایستادگی مردم اثرگذار بود.

سمرقند

سمرقند یکی از ایالات سغد قدیم بوده که منابع از آبادانی و اهمیت تجارت و بازرگانی آن سخن به میان آورده‌اند. سمرقند به چندین شهرستان تقسیم می‌شد و یکی از مهم‌ترین مراکز تولید کاغذ بوده است. این شهر از مراکز فرهنگی و دارای کتابخانه‌هایی بوده است^{۵۷}. در این شهر خوارزمشاه 110 هزار سوار جنگی گمارده بود که در ابتدا مقاومت خوبی از خود نشان دادند ولی به بهانه‌ی اینکه «مغولان هم نژاد ما هستند»^{۵۸}. دست از جنگ کشیدند. این اختلافات باعث دودستگی مردم در برابر مغولان گردیده، گروهی از علماء و شیخ الاسلام‌های شهر نیز خواهان صلح شدند. یکی از سرداران سلطان بنام الب خان با ده هزار مرد جنگی به مغولان زده و نزد خوارزمشاه رفت. این مقاومت‌ها موجب خشم مغول و ویرانی شهر شد^{۵۹}. آنچه در اینجا به مغولان کمک کرد اختلافات قومی و عدم هم صدایی مردم بر ایستادگی در مقابل مهاجمان بود.

خوارزم (جرجانیه یا اور گنج)

این منطقه نیز مانند سمرقند از پیشینه درخشان تمدنی برخوردار بود. اعراب آن را جرجانیه و ترکان اورگنج می‌خواندند. خوارزم مرز خراسان و فرارود و مرز شرقی ایران محسوب می‌شد. گاهی جزو خراسان به شمار می‌رفت. بوده و تجارت در آن رونق داشته^{۶۰}. مقدسی آن را مرز خراسان و ماوراءالنهر ذکر می‌کند^{۶۱}. بر پایه‌ی نامه‌ایی از یاقوت حموی این شهر در آستانه‌ی هجوم مغول از رونق علمی خوبی برخوردار بود^{۶۲}.

هنگامی که خوارزمشاه پیشروی مغولان را می‌دید برای جلوگیری از این مرکز مهم از مردم خواست تا تسلیم شوند. اما مردم برخلاف رأی سلطان سه هزار مغولی که درصدد ممانعت از ورود آب جیحون به داخل شهر بودند را به قتل رساندند. این گونه مقاومت‌ها در محله‌های خوارزم به مدت 5 ماه ادامه یافت. شیخ نجم‌الدین کبری از علمای مشهور خوارزم، حاضر به تسلیم نشده و عده‌ای از مغولان را کشته و خود نیز شهید شد. در این هنگام اختلاف بین فرزندان چنگیز نیز به مقاومت‌های مردم کمک کرد. خوارزمیان در عصر اولجایتو نیز حکومت ایلخانان را بر نمی‌تابیدند^{۶۳}. چنین می‌نماید به واسطه‌ی مرکزیت داشتن خوارزم وفاداران به خوارزمشاهیان نیز در اینجا بیشتر از بقیه شهرها بودند، هر چند پیوستن ترکان به مغولان بر مقاومت مردم ضربه زد. ولی با این وجود پنج ماه مقاومت در این شهر صورت گرفت همراهی علمای دینی از یک طرف و اخلافات خود مغولان نیز در این ناحیه در ایستادگی مردم موثر افتاد.

حملات مغولان و مقاومت شهرهای خراسان

خراسان نیز به مانند ماوراءالنهر یکی از مناطق خوش پیشینه در تاریخ ایران می‌باشد. به گواه منابع این ناحیه از دیرباز از رونق شهری و اقتصادی برخوردار بوده است. حدود جغرافیایی خراسان از شرق به بیابانی در حد فاصل خوارزم و خراسان، از شمال به جیحون و در جنوب به سند محدود می‌شد^{۶۴}. مغولان در ادامه فتوحات خود و پس از فتح فرارود به طرف خراسان آمدند. چنگیز خود به طرف ترمذ و نخشب- که بر سر راه بلخ بودند- لشکر کشید و نماینده‌ای برای ایل شدن مردم فرستاد ولی مردم را کشتند و یازده روز در برابر آنان ایستادگی نمودند^{۶۵}. در خراسان برخلاف شهرهای فرارود، مقاومت مردم به گونه‌ای بود که مغولان مجبور شدند هر شهر را چند بار تصرف

وغ ارت کنند^{۶۶}. به نظر می‌رسد مرگ سلطان محمد خوارزمشاه در این هنگام و به قدرت رسیدن پسرش سلطان جلال‌الدین و رسیدن خبر مقاومت‌های وی در مقابل مغولان و از طرفی استحکامات حصین نواحی مثل بلخ و هرات امکان ایستادگی و توان دفاعی مردم را افزایش می‌داد.^{۶۷}

بلخ

بلخ یکی از شهرهای مهم خراسان قدیم بوده که از دیرباز کانون علمی به شمار می‌آمده است. بلخ از نظر وضعیت راه‌ها و ساختمان و مساجد به دمشق شام تشبیه شده است. این شهر خاستگاه بزرگانی از اهل علم بوده و از نظر رونق کشاورزی و محصولات نظیر انگور و خربزه زبانزد بود^{۶۸}. مردم بلخ در مقابل هجوم مغول ابتدا اظهار ایلی نموده اما مغولان از بیم پیوستن آنان به جلال‌الدین مردم را به قتل رساندند. خود چنگیز به طرف طالقان و بامیان رفت که با مقاومت مردم مواجه شد و به سبب تیر خوردن جغتای بامیان ویران شد^{۶۹}. وجود استحکامات در این نواحی، پشت گرمی مردم به سلطان جلال‌الدین و سردی و عفونت هوا در این مناطق موجب ضعف مغولان و پرتنگ شدن مقاومت مردم می‌شد.

مرو

مرو بزرگ‌ترین مرکز شهری وام‌القری خراسان محسوب می‌شد. جامه‌های بافت مرو شهرت داشته و بیشتر سکنه‌ی آن را جنگیان تشکیل می‌دادند. در آستانه حمله مغول مرو در اوج آبادانی و دارای کتابخانه‌های غنی بوده است^{۷۰}. در زمان خوارزمشاه حکومت مرو در دست مجیرالملک شرف‌الدین مظفر بود که به سبب ارتکاب جرم عمویش، معزول و بهاءالملک نامی را به جایش منصوب شد در جریان حمله‌ی مغول این دو بر سر به دست آوردن حاکمیت شهر با هم در رقابت بودند و مردم نیز به دو دسته تقسیم شده گروهی خواهان ایلی شدن و گروهی دیگر خواستار ایستادگی بودند. اما سرانجام تسلیم شدند و مغولان آنها را به قتل رساندند. منابع شمار کشتگان شهر را 1300000 نفر ضبط کرده‌اند^{۷۱}. رقابت کارگزاران سیاسی بر سر حکمت شهر منجر به ایجاد دو دستگی مردم مرو شد. هر چند شمار کشتگان غلواً می‌نماید لیکن حکایت از مقاومت مردم دارد.

هرات

هرات در ده منزلی نیشابور قرار داشت و دارای هشتصد مسجد و سی هزار حجره بوده است. جایگاه مهم این شهر موجب شده آن را قبه الاسلام بخوانند.^{۷۲} حاکم این شهر- ملک شمس‌الدین جوزجانی- حاضر به ایلی نشده و فرستاده تولی پسر چنگیز را کشت. مردم هرات قریب به ده روز در برابر محاصره‌ی مهاجمان مقاومت کردند. نکته قابل توجه اینکه پس از مرگ شمس‌الدین جوزجانی فردی یهودی بنام فخرالدین عبدالرحمن عبرانی از ثروتمندان شهر مدتی مردم را به مقاومت واداشت. اهالی هرات نیز دو دسته شدند، هواخواهان مقاومت که در صدد پیوستن به سلطان جلال-الدین بودند و گروهی که طرفدار تسلیم و ایلی شدن بودند. آنان ملک مبارزالدین سبزواری- از مدافعان در برابر مغولان در فیروز کوه- را پیشوای خود قرار داده و ایستادگی نمودند. بخشی از جمعیت هرات پس از تسخیر شهر به کوه‌های اطراف و غارها پناه برده و مدت‌ها مخفی زندگی می‌کردند.^{۷۳} در هرات به سبب وجود رهبرانی شجاع، مردم در اندیشه مقاومت برآمدند. آنان حتی حاضر به فرمانبرداری از شخصی کلیمی شدند. ترس عبرانی جهت از دست رفتن ثروتش انگیزه‌ی مقاومت او را بیشتر می‌کرد.

نیشابور

نیشابور (نشاوور یا ابرشهر) یکی از شهرهای مهم خراسان از نظر وسعت و جمعیت بوده و مناطقی مانند نسا، طوس، ابیورد و ابرشهر در شمار مراکز شهری آن بوده‌اند. نیشابور دارای 120 منبر و بارویی به طول 15000 گام بود.^{۷۴} به هنگام حمله مغول حاکم نیشابور ابتدا از در اطاعت در آمده و با قبول اینکه علوفه و آذوقه‌ی سپاهیان مغول را تامین کند، از آنان برای مردم امان گرفت. اما شنیدن خبر مقاومت‌های جلال‌الدین در غزنین موجب انگیزش مردم نیشابور در دفاع از شهر شد. چنانچه اهالی نیشابور مردم توس را به کشتن شحنة‌ی مغولی شهر ترغیب نمودند، شورش گسترده‌ای در شهر پیچد و در حین محاصره تغاجار نویان داماد چنگیز کشته می‌شود. این مساله باعث خشم مغول و قتل عام شهر گردید. کشاکش‌های فرقه‌ای در نیشابور باعث شد که برخی با مغولان مکاتبه دروازه‌های شهر را به روی آنان گشودند. مغولان برای جلوگیری از شورش مجدد مردم سرهای کشته شدگان را جدا می‌کردند.^{۷۵}

چنین می‌نماید مردم نیشابور آمادگی بیشتری از سایر نواحی برای مقاومت داشته ولی درگیری‌های داخلی و از هم گسیختگی حکومت خوارزمشاهی مانع از نتیجه بخش بودن این تکاپوها می‌شد.

بادغیس

بادغیس یا بادغیس (باذخیز؛ در معنای محل وزش باد)، از زمره‌ی شهرها و مراکز جمعیتی خراسان بزرگ دانسته شده که از اعمال مرو به حساب می‌آمد. بادغیس به واسطه‌ی وجود رود مرغاب و مراتع سرسبز مورد توجه کوچ‌نشینان بوده و ناحیه‌ای پربرکت و پسته‌ی آن شهرتی خاص داشته است. به واسطه‌ی همین اهمیت این ناحیه بعدها نیز مورد منازعه‌ی ایلخانان ایران با دیگر مغولان آسیای مرکزی بود.^{۷۶} بنا به نقل برخی منابع محلی در این محل مردم شهر با کمک جمال-الدین شورجه، از لشکریان سلطان جلال‌الدین، به جمع‌آوری آذوقه و مایحتاج جهت مقاومت در حصار محکم بادغیس نمودند. در این میان شیخی چهل ساله موسوم به خواجه کورینان، به شکلی خودجوش بر مغولان یورش برده مردم را به مقاومت تحریض نمود. تولی خان تنها پس از ده روز مقاومت سرسختانه با قتل شیخ و جمع کثیری از مردم توانست بادغیس را تسخیر نماید.^{۷۷} جمعیت بلوک بادغیس و نواحی اطراف آن پیش از ایغار مغول بین 20 تا 30 هزار گزارش شده که بیشتر آنان در کشتار مغول از بین رفتند.^{۷۸} چنانچه این قول را بپذیریم مقاومت مردمی این ناحیه سبب کشتار توده‌ی مردم در چنین رقمی خیره کننده بوده است.

مردم پاره‌ای از شهرها نظیر نیشابور آمادگی بیشتری برای ایستادگی در برابر مغول داشته‌اند. چنانچه جلال‌الدین از همین شهرهای مورد اعتماد به گردآوری سپاه پرداخت و سرانجام ضربه سنگین خود را در پروان^{۷۹} (شهر و گذرگاهی در هندوکش) بر مغولان وارد نمود و آنها را شکست داد. اما کشاکش‌های داخلی نظیر درگیری سپاهیان بر سر غنائم، اختلاف خوارزمشاه با برادرش غیاث‌الدین و نیز لشکرکشی‌های بیپه‌ده‌ای که به گرجستان و سایر نواحی داشت قوای وی را تحلیل برد.^{۸۰} سرانجام با مرگ وی در 628 هجری تنها امید مقاومت نیز خاموش شد.

نتیجه‌گیری

هر چند سنت تاریخ‌نگاری رسمی و درباری دوره‌ی میانه تبیین سهم مردم در تحولات سیاسی و اجتماعی در تاریخ ایران را با مشکل مواجه نموده اما با بازخوانی دقیق متون هر دوره می‌توان به این هدف نزدیک شد. یافته بررسی نشان می‌دهد حکومت خوارزمشاهی و شخص سلطان محمد که در این شرایط حساس زمانی می‌بایست ایفاگر نقش مهمی در برابر هجوم مغول باشند با مناسبت غلط سیاسی خویش که در از بین بردن غوریان، لشکرکشی به بغداد و مهم‌تر از آن از بین بردن قراختاییان نمود پیدا کرد زمینه سقوط خویش و استیلای مغول را فراهم نمود. گرفتاری‌های داخلی و دخالت‌های ترکان خاتون مادر محمد خوارزمشاه در اداره‌ی امورات سیاسی نیز این اضمحلال را تسریع بخشید. به نظر نمی‌رسد محمد خوارزمشاه از همان ابتدای هجوم مغول اندیشه مقاومت در مقابل آنان را نداشته است چرا که می‌بینیم نیروهای را در انزار و بخارا جهت حفظ این نواحی گسیل داشته است ایرادی که می‌توان به خوارزم شاه گرفت اینکه خود رهبری سپاهیان را نداشته و نیروهایش را نیز پراکنده گرداند. هر چند جلال‌الدین صفت شجاعت را دارا بود ولی آن درایت و سیاستی که بتواند در آن آشفتگی‌ها به ایران در مقابل مغولان وحدت بخشید را نداشت. مقاومت شهرها تحت تاثیر عواملی مانند رهبران محلی، نفوذ طبقه‌ی علمای دینی، روحانیون و مشایخ در بین مردم و برانگیختن آنان به دفاع، میزان استعداد شهرها و مناطق از نظر جمعیت، ساختار اجتماعی و وجود استحکامات دفاعی متغیر بوده است، اما آنچه مشخص است اینکه این مقاومت بیش از آنکه به عنوان یک کلیت دفاع از ایران و وطن و روح ایرانی‌گری و میهن دوستانه باشد ناشی از حرکت‌های خودجوشی فردی و نارضایتی از عملکرد مهاجمان بوده و به نظر می‌رسد صبغه‌ی مذهبی و رنگ دینی آن بیشتر باشد. آنچه به عنوان آسیب‌شناسی این مقاومت‌ها می‌توان ذکر نمود درگیری-های قومی که در قالب ترک و تاجیک مورخین از آن نام می‌بردند از طرفی و تصفیه حساب‌های فرقه‌ای به پیشرفت کار مغولان و سقوط شهرها کمک کرده و جریان مقاومت مردم را شکننده نمود. اما در پاسخ اینکه این مقاومت‌ها تا چه حد می‌توانست نتیجه‌بخش باشد را باید در قدرت مغولان جستجو کرد چرا که ماشین جنگی چنگیز خان با استفاده از شیوه‌های خاص قلعه‌گیری و تاکتیک-های نظامی، و گاه دست زدن به عملیات روانی مانند نمایش سرهای جدا شده‌ی کشته‌شدگان در نیشابور، هر گونه مقاومت را عقیم می‌گذاشت و پذیرفتن اینکه این مقاومت‌ها می‌توانست مانع سقوط خوارزمشاهیان گردد، مشکل می‌نماید.

یادداشت‌ها:

- 1 - راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، تهران: نگاه، 1382، ج 2، ص 292.
- 2 - گراتوسکی، ا. ا. [و دیگران..]، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه کیخسرو کشاورزی، تهران: انتشارات پویش، 1359، صص 15-214.
- 3 - خزائلی، علیرضا، «بررسی واکنش ساکنان شهرهای ماوراءالنهر و خوارزم در برابر اولین تهاجم مغولان (616-618 هجری)»، فصلنامه مطالعات تاریخی دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، س 2، ش 56، زمستان 1383، صص 51-33.
- 4 - جوینی، عطاملک، تاریخ جهانگشا، به همت محمد رمضانی، تهران: کلاله، 1337، ج 2، صص 4-3؛ القلقشندی، ابوالعباس احمد، صبح الاعشی فی صناعه الانشاء، محمد حسین شمس‌الدین، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1987، ج 4، صص 11-10؛ قفس اوغلی، ابراهیم، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه داود اصفهانیان، تهران: نشر گستره، 1367، صص 7-45.
- 5 - جوزجانی، منہاج‌الدین، طبقات ناصری، به تصحیح عبدالحی حبیبی، کابل: انجمن تاریخ افغانستان جوزجانی، 1343، صص 414-318.
- 6 - ابن‌اثیر، عزالدین علی، الكامل فی التاریخ، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: موسسه مطبوعاتی علی‌اکبر علمی، 1355، ج 25، ص 118؛ جوینی، همان، ج 2، صص 34 و 54؛ همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران: انتشارات اقبال، 1338، ج 1، ص 236؛ اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول، تهران: امیرکبیر، 1334، ص 11؛ بیانی، شیرین، دین و دولت در ایران عهد مغول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، 1381، ج 1، صص 7-66.
- 7 - ابن‌اثیر، همان، ج 26، 1355، صص 30-26؛ همدانی، همان، ص 340.
- 8 - ابن‌اثیر، همان، ج 27، 1355، ص 8؛ جوینی، همان، ج 2، ص 75؛ شبانکاره‌ای، محمد ابن علی (1362ش)، مجمع الانساب، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر، 1362، ص 124.
- 9 - دستغیب، عبدالعلی، هجوم اردوی مغول به ایران، تهران: انتشارات علم، 1367، ص 221.
- 10 - نسوی، شهاب‌الدین محمد، سیرت جلال‌الدین، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، 1365، صص 6-55.
- 11 - جوینی، همان، ص 68.
- 12 - ابن‌اثیر، عزالدین علی، الباب فی تهذیب الانساب، بغداد: المکتبه المثنی، بی‌تا، ج 1، ص 59؛ حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله، مجمع التواریخ السلطانیه (قسمت خلفا علویه مغرب و مصر و رقیبان)، به اهتمام محمد مدرس زنجانی، تهران: اطلاعات، 1364، صص 2-191؛ نصار، حسین، النجوم الزاهره فی حلی حضره القاهره، قاهره: مطبعه دارالکتب، 1970، صص 81-80.
- 13 - همدانی، همان، ج 2، ص 691؛ حافظ ابرو، همان، ص 271.

- 14 - نسوی، همان، 1365، ص 21.
- 15 - جوینی، همان، ج 3، صص 57 و 88؛ القلقشندی، همان، ج 13، ص 239؛ حافظ ابرو، همان، ج 2، ص 81؛ میرخواند، محمد بن سید برهان‌الدین، تاریخ روضه الصفا، تهران: انتشارات کتابفروشی‌های مرکزی، خیام، پیروز، 1339، ج 4، صص 5-224؛ قزوینی، یحیی، لب التواریخ، تهران: انتشارات بنیاد گویا، 1363، ص 217؛ بیانی، همان، ج 1، صص 2-201.
- 16 - مارکوپولو، سفرنامه، ترجمه حبیب‌الله صحیحی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1350، ص 53؛ کاشانی، جمال‌الدین، زبده التواریخ (بخش اسماعیلیان و نزاریان)، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1366، صص 142-172.
- 17 - ابن‌اثیر، همان، 1355، ج 25، ص 212.
- 18 - شبانکاره‌ای، همان، ص 231.
- 19 - جوزجانی، همان، ج 1، ص 310.
- 20 - جوینی، همان، ج 3، ص 90؛ همدانی، همان، ج 1، ص 177؛ مستوفی، حمدالله، تاریخ‌گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، 1339، ص 525؛ میرخواند، همان، ج 4، ص 226؛ ساندرز، ج.ج. تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: امیرکبیر، 1363، ص 7.
- 21 - ابن‌اثیر، همان، 1355، ج 27، صص 3-91 و 141.
- 22 - ابن‌اثیر، همان، ج 26، 1355، ص 160؛ جوزجانی، همان، ج 2، صص 9-158.
- 23 - نسوی، شهاب‌الدین محمد، نقته‌المصدر، تصحیح امیرحسین یزدگردی، تهران: نشر ویراستار، 1370، ص 50.
- 24 - رازی، نجم‌الدین، مرصاد العباد به اهتمام محمد امین ریاحی؛ تهران، بنیاد ترجمه و نشر کتاب، 1352، ص 438.
- 25 - ابن‌اثیر، همان، 1355، ج 26، ص 130.
- 26 - گروسه، رنه، امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، 1365، ص 7.
- 27 - ساندرز، همان، ص 7.
- 28 - حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله، جغرافیایی حافظ ابرو قسمت ربع خراسان هرات، به کوشش مایل هروی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1349، ص 4.
- 29 - لسترنج، گای، جغرافیایی تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1377، ص 461.
- 30 - مقدسی، شمس‌الدین ابی عبدالله (1967م)، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، لیدن: مطبعه بریل، 1967م، ج 3، ص 289.

31- Otrar

- 32 - لسترنج، همان، ص 516.
- 33 - نسوی، همان، 1365، ص 49.
- 34 - نسوی، همان، 1365، ص 2-50؛ جوزجانی، همان، ج 1، ص 311؛ همدانی، همان، ج 1، ص 343؛ ابن اثیر، همان، 1355، ج 26، ص 136.
- 35 - جوینی، همان، ج 1، ص 44.
- 36 - نسوی، همان، 1365، ص 54؛ جوزجانی، همان، ج 1، ص 312؛ وصاف الحضرة، فضل الله بن عبدالله، تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار، به قلم عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارت بنیاد فرهنگ ایران، 1346، ص 313؛ خواندمیر، غیاث‌الدین، حبیب السیر، تهران: کتابخانه خیام، 1333، ج 3، ص 29؛ میرخواند، همان، ج 5، ص 87؛ الصیاد، فواد عبدالمعطی، المغول فی التاريخ، بیروت: دارالنهضة العربیه، 1970م، ج 1، ص 133.
- 37 - جوینی، همان، ج 1، صص 3-4.

38- Zarnuq

- 39 - وصاف الحضرة، همان، ص 315؛ خواندمیر، همان، ج 3، ص 28؛ میرخواند، همان، ج 5، صص 4-83.
- 40 - وصاف الحضرة، همان، ص 316؛ خواندمیر، ج 3، ص 29؛ میرخواند، همان، ج 5، صص 4-85.
- 41 - یعقوبی، ابن‌واضح، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1356، ص 69؛ ابن‌رسته، احمد بن عمر، الاعلاق النفیسه، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: امیرکبیر، 1365، ص 112؛ مقدسی، همان، ج 1، ص 295؛ مجهول المؤلف، حدود العالم من المشرق الی المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری، 1362، ص 106.
- 42 - ابن اثیر، همان، 1355، ج 24، ص 185.
- 43 - جوینی، همان، ج 1، ص 54.
- 44 - ابن اثیر، همان، 1355، ج 26، ص 142؛ نسوی، همان، صص 4-63؛ جوزجانی، همان، ج 1، صص 3-311؛ ابن‌العبری، غریغوریوس ابوالفرج، تاریخ مختصر الدول، ترجمه محمد علی تاج پور و حشمت الله ریاضی، تهران: طلاعات، 1364، ص 36؛ وصاف الحضرة، همان، ص 316؛ ابن بطوطه، شرف‌الدین ابوعبدالله، سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: علمی و فرهنگی، 1361، ج 1، ص 414.

45- Soqnaq

- 46 - لسترنج، همان، ص 517.
- 47 - جوینی، همان، ج 1، ص 45؛ همدانی، همان، ج 1، ص 354؛ وصاف الحضرة، همان، ص 314؛ خواندمیر، همان، ج 3، ص 29؛ میرخواند، همان، ج 5، ص 88.
- 48 - لسترنج، همان، صص 508-509.

- 49 - جویی، همان، ج 1، ص 45؛ وصاف الحضرة، همان، ص 314؛ خواندمیر، همان، ج 3، ص 29.
- 50 - جویی، همان، ج 1، ص 45؛ همدانی، همان، ج 1، ص 355.
- 51- Jand
- 52 - لسترنج، همان، ص 518.
- 53 - جویی، همان، ج 1، ص 45؛ همدانی، همان، ج 1، ص 355.
- 54 - ابن‌خردادبه، عبيدالله بن عبدالله، المسالك و الممالك، بيروت: دار صادر، 1992، ص 27؛ لسترنج، همان، صص 13-510.
- 55 - جویی، همان، ج 1، ص 47؛ وصاف الحضرة، همان، ص 315.
- 56 - جویی، همان، ج 1، ص 48؛ همدانی، همان، ج 1، ص 358؛ وصاف الحضرة، همان، ص 315.
- 57 - مجهول المؤلف، حدود العالم، صص 8-107؛ ياقوت حموي، ياقوت بن عبدالله، معجم البلدان، بيروت: دار صادر، 1995م، ج 3، صص 48-246.
- 58 - ابن اثير، همان، 1355، ج 26، ص 146.
- 59 - جویی، همان، ج 1، ص 62؛ همدانی، همان، ج 1، صص 4-362؛ ابن‌العبری، همان، ص 307.
- 60 - يعقوبی، همان، ص 53؛ مستوفی، حمدالله، نزهة القلوب، به اهتمام محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابخانه طهوری، 1336، ص 22.
- 61 - مقدسی، همان، ج 1، ص 299.
- 62 - ابن‌خلکان، ابی‌العباس شمس‌الدین، وفيات الاعيان و انباء ابنا الزمان، الدكتور احسان عباس، بيروت: دارالثقافة، بی تا، ج 6، صص 34-129.
- 63 - ابن اثير، همان، 1355، ج 26، ص 7-206؛ نسوی، همان، صص 4-123؛ جویی، همان، ج 1، صص 7-66؛ جوزجانی، همان، ج 1، صص 14-313؛ خواندمیر، همان، ج 3، صص 7-35؛ ابن بطوطه، همان، صص 6-405؛ القاشانی، ابوالقاسم، تاریخ الجایتو، به اهتمام مهین همبلی، تهران: انتشارات ترجمه و نشر کتاب، 1348، صص 4-173.
- 64 - ابن‌خردادبه، همان، صص 9-38؛ يعقوبی، همان، ص 35؛ مستوفی، نزهة القلوب، صص 96-181؛ حافظ ابرو، همان، صص 4-3.
- 65 - جویی، همان، ج 1، ص 68؛ جوزجانی، همان، ج 2، ص 112؛ وصاف الحضرة، همان، ص 319.
- 66 - جویی، همان، ج 1، ص 50.
- 67 - همدانی، همان، ج 1، ص 369.
- 68 - مقدسی، همان، ج 3، ص 301؛ قزوینی، همان، صص 9-101؛ مستوفی، همان، ص 190.

- 69 - جوینی، همان، ج 1، ص 69؛ وصاف الحضرة، همان، ص 319؛ ابن اثیر، همان، 1355، ج 27، ص 197؛ خواندمیر، همان، ص 38؛ میرخواند، همان، صص 9-108.
- 70 - یعقوبی، همان، ص 56؛ مقدسی، همان، ج 3، ص 299؛ مستوفی، نزهه القلوب، ص 139؛ یاقوت حموی، همان، ج 5، ص 114.
- 71 - ابن اثیر، همان، 1355، ج 26، ص 200؛ جوینی، همان، ج 1، ص 79؛ وصاف الحضرة، همان، صص 5-324؛ میرخواند، همان، ص 110.
- 72 - یعقوبی، همان، ص 56؛ سیفی هروی، سیف الدین بن محمد، تاریخ نامه هرات، به تصحیح محمد زبیر الصدیقی و اهتمام خان بهادر خلیفه محمد اسدالله، تهران: خیام، 1352، صص 40-45؛ حافظ ابرو، همان، ص 11.
- 73 - ابن اثیر، همان، 1355، ج 26، ص 204؛ جوزجانی، همان، ج 2، صص 120 و 128؛ سیفی هروی، همان، صص 72، 76، 81-90.
- 74 - یعقوبی، همان، ص 54؛ مقدسی، همان، ج 3، ص 299؛ یاقوت حموی، همان، ج 5، ص 331؛ مستوفی، همان، ص 182.
- 75 - یاقوت حموی، همان، ج 5، ص 332؛ ابن اثیر، همان، 1355، ج 26، ص 203؛ جوینی، همان، ج 1، صص 89-91؛ جوزجانی، همان، ج 2، ص 108؛ سیفی هروی، همان، صص 59-61؛ وصاف الحضرة، همان، صص 5-324؛ میرخواند، همان، ج 5، صص 19-117.
- 76 - ابن خرداذبه، همان، صص 36 و 243؛ یاقوت حموی، همان، ج 1، ص 318؛ بارتولد، و. و، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور، تهران: توس، 1386، ص 86.
- 77 - سیفی هروی، سیف بن محمد، پیراسته تاریخنامه هرات، تصحیح محمد آصف فکرت، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار، 1381، صص 15-16.
- 78 - راوندی، همان، ج 3، ص 139.
- 79 - Parvan
- 80 - ابن اثیر، همان، 1355، ج 26، صص 161 و 211؛ ابن اثیر، همان، 1355، ج 27، صص 7-11؛ نسوی، همان، صص 82 و 85، 140-43، 7-106؛ جوزجانی، همان، ج 2، ص 316؛ وصاف الحضرة، همان، ص 341.

